

پاسخی به منتقدین سلطنت طلب

قسمت دوم

arash@funtrivia.com

آرش کمانگر

*** شاه اگر حکومت کند، مستبد می‌شود، اگر نکند زاید می‌شود! ***

آقای رضا جلالی در بخش دیگری از نقد خود بر مقاله من می‌نویسند: «نزدیک ۸۰ سال دارم از روزی که خود را شناختم شاهد خدمات صادقانه شاهان پهلوی بودم. آنها می‌ساختند و می‌ساختند و هرروز یک گام ما را به جلو می‌بردند... ما دشمن مشترکمان یعنی روس و انگلیس را شناسایی کرده بودیم. با وجود آنها و عوامل آنها یعنی روسیه ای که می‌خواست ایران را ببلعد و به آب های گرم خلیج فارس برسد و انگلیس که می‌خواست نفت ما را به رایگان برد می‌دانستیم که تحقق آزادی و دموکراسی خیلی دشوار است ولی زحمت می‌کشیدیم و امیدوار بودیم که با رفاه و وضع اقتصادی خوب... محیط بهتر شود.»

در مورد به اصطلاح «خدمات شاهان پهلوی» در قسمت اول این نوشته به اندازه کافی سخن گفته ام، اما آنچه در نقل قول فوق از مقاله آقای جلالی در نشریه پیوند ۴۸۹ سبب حیرت من می‌شود این است که ایشان ادعا می‌کند مبارزه با انگلیس و دست اندازی آن بر صنعت نفت ایران، جزیی از اهداف و رسالت خاندان پهلوی و جان‌نثاران آنها نظیر آقای جلالی بوده است. حال آن که هرکس -و حتی یک مخالف منصف ما- نگاهی به تاریخ حکمرانی دو شاه پهلوی بیندازد، خواهد فهمید که چنین ادعایی نه تنها حقیقت ندارد، بلکه دقیقاً عکس آن صادق است. به چند دلیل: نخست اینکه «رضاخان میرپنج» (بنیان‌گذار سلسله پهلوی) با کمک مستقیم استعمار بریتانیا توانست با کودتای اسفند ۱۲۹۹ شمسی قدرت را به دست گیرد و پس از مدتی تاج‌گذاری کند. انگلیسی‌ها تنها زمانی دست از نوازش رضاشاه کشیدند که متوجه شدند در جریان جنگ جهانی دوم او به طرف فاشیسم آلمان هیتلری متمایل شده است. لذا او را به جزیره موریس (در آفریقای جنوبی) تبعید کردند و پسر بزرگ او (محمدرضا) را به شرط «چاقو» (یعنی چاکری) بر تخت سلطنت نشاندند. دوازده سال بعد از این جایگزینی، زمانی که جنبش‌های آزادیخواهانه و نهضت ملی شدن نفت، محمدرضا شاه را ناگزیر از ترک کشور نمود، باز این انگلیسی‌ها بودند که به کمک ارباب جدید جهان سرمایه داری -آمریکا- با یک کودتای سیاه در ۲۸ مرداد ۳۲ دولت ملی دکتر مصدق را سرنگون و محمدرضا پهلوی را مجدداً به کشور دعوت کردند تا متجاوز از دو دهه، ضمن حاکم کردن یک اختناق بی سابقه و فضای ساواک زده، در خدمت امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا باشد. حضور پنجاه هزار مستشار نظامی و امنیتی آمریکا در ایران، وابستگی صنایع مونتاژ ایران به انحصارات امریکایی و ... عملکرد قانون خفت بار کاپیتولاسیون (یعنی ممنوعیت محاکمه شهروندان امریکایی در ایران در صورت ارتکاب جرم) حمله به جنبش عادلانه خلق ظفار برای نجات شیخ مرتجع و مستبدی چون «سلطان قابوس» که طبق تقاضای آمریکا صورت گرفت، همه و همه نشان می‌دهد که نمی‌توان و نباید به بهانه برخی اقدامات عمرانی دوران پهلوی (که در بهترین حالت نیمی از درآمد کشور را «مال خود» می‌کردند و نیمی دیگر را صرف مخارج جاری و عمرانی) از انبوه خیانت‌های آنها گذشت. رژیم محمدرضا پهلوی در زمینه خارج کردن ثروت ملی اصلی کشور -نفت- از زیر کنترل شرکت‌های نفتی انگلیس نیز نه تنها اقدامی نکرد، بلکه بیشترین موانع را بر سر راه جنبش نفتگران جنوب و بعدها تلاش‌های دولت دکتر مصدق برای ملی کردن صنعت نفت ایجاد نمود. استعمار و عوامل آن در دربار و ارتش، اساساً در ناراحتی و خشم ناشی از این دستاورد ملی بود که با یک کودتای خونین انتقام خود را گرفتند و ضمن محاکمه و به تبعیدگاه فرستادن مصدق، هزاران تن از فعالین جبهه ملی و حزب توده و ... را به زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها بردند و شماری از شریف‌ترین انسان‌های این آب و خاک و از جمله دکتر فاطمی (وزیر خارجه دولت مصدق) را به جوخه‌های مرگ سپردند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز امپریالیست‌ها نه تنها دستاورد ملی شدن صنعت نفت را لگدمال کردند، بلکه رژیم شاه به آنها اجازه داد با ایجاد یک کنسرسیوم مشترک، رسماً نفت ایران را بین خود تقسیم کنند که آمریکا و انگلیس و فرانسه و ... هریک درصداً قابل توجهی را به خود اختصاص دادند که البته برای خالی نبودن عریضه، سهمی هم به صاحب خانه دادند. اینکه بعدها به دلیل مجموعه عوامل نوین بین‌المللی و از جمله رشد بی سابقه انقلابات رهایی بخش در جهان سوم، قدرت‌های بزرگ سرمایه داری مجبور شدند به جای شیوه‌های کهنه سنتی استعمار از اشکال نوین استثمار استفاده کنند و کنسرسیوم مشترک به شرکت ملی نفت ایران تغییر نام داد، به هیچوجه معتبر بودن این ادعا را به زیر سوال نمی‌برد که شاهان پهلوی هیچ رسالتی برای مبارزه با انگلیس و تلاش

برای ملی کردن صنعت نفت نداشتند. هردو شاه این خاندان به مدد کودتا بر تخت سلطنت نشستند و در هر کودتا، استعمار نفت خوار انگلیس نقش مهمی داشته است و جالب اینکه اخیرا داریوش همایون طی مناظره‌ای که با یکی از فعالین «راه کارگر» (آقای تقی روزه) در رادیو برابری داشت، در دفاع از ضرورت بازگشت نظام شاهی به ایران، با اشاره به تجربه تایلد گفت که وجود یک مقام فراملی و موروثی به نام شاه می‌تواند از وقوع کودتاهای نظامی جلوگیری کند؟! او اما علیرغم فاضل مایی اش، فراموش کرد بگوید که در ایران، نظام سلطنتی نه تنها مانعی برسر راه کودتاهای نظامی و ارتجاعی و ضد دموکراتیک نبوده، بلکه بالعکس هردو شاه پهلوی خود از معروف ترین «کودتاچیان» جهان بوده اند!

آن وقت آقای جلالی نامی پیدا می شود که ظاهرا نه سلطنت طلب است و نه جمهوریخواه؟! اما آنقدر شیفته «خدمات شاهان پهلوی» و «جذابیت رضا پهلوی» شده که حاضر است با به فراموشی سپردن همه این فاکت های تاریخی و غیر قابل انکار، مجددا مردم را دعوت به کولی دادن به نظام موروثی و انگل کند. تازه در این میان با من و امثال من چانه می زند که رقم مربوط به کشتار «ده ها هزار انسان» توسط رژیم پهلوی درست نیست و چون دلیل و سند ندارید، باید «طلب عفو و استغفار کنید»!! اولاً در «علم حقوق» اگر فرد یا گروه و یا نهادی، چند نفر، یا چند صد نفر و یا چند هزار نفر را بکشد، قاتل و مجرم است. بنابراین حتی اگر رقم «ده ها هزار نفر» را در طول نیم قرن سلطه استبدادی خاندان پهلوی، واقع بینانه ندانید، باز نمی توانید به این بهانه، منکر جنایتکار بودن هردو دیکتاتور سلسله پهلوی شوید. در دوره رضاخان اگر از سرکوب خونین و کوچ اجباری اقلیت های ملی بگذریم (که به قول شما جهت شکل دهی به وحدت ملی ضروری بودند!!) آیا سربه نیست کردن دکتر محمدتقی ارانی (به جرم انتشار مجله علمی «دنیا») و فرخی یزدی (به جرم سرودن اشعار اجتماعی و انتقادی) در زندان شهریانی جنایت محسوب نمی شوند؟ آیا قتل عام هزاران آزادیخواه آذربایجانی در ۱۳۲۵ نسل کشی نبود؟ آیا کودتای خونین ۲۸ مرداد و تیرباران صدها انسان شریف در زندان ها، جرم محسوب نمی شود؟ آیا فعال مایشایی ساواک و جان باختن صدها کمونیست و مجاهد و ... و از جمله سربه نیست کردن بیژن جزنی و یارانش در تیه های زندان اوین جنایت نیست؟ آیا به رگبار بستن مردم در سال های انقلابی ۵۶ و ۵۷ و از جمله جنایت هولناک ۱۷ شهریور در میدان ژاله تهران جرم نبود؟ گیریم رقم رسمی اعلام شده پس از قیام ۲۲ بهمن مبنی بر اینکه در جریان انقلاب، ۷۰ هزار نفر شهید و ۱۰۰ هزار نفر مجروح شدند، درست و دقیق نباشد، آیا حداقل می توانید به یک سوم این رقم رسمی اعتراف کنید؟ یعنی انبوه قبرها و اسامی جانبازان در بهشت زهرا در پایان زمستان ۵۷ همه تقلبی و ساختگی بودند؟ یا شاید شما هم مثل ژنرال اظهاری فکر می کنید خون های ریخته شده در خیابان ها، رنگ قرمز و شعارهای میلیونی مردم به جان آمده از اختاپوس هزار فامیل، همه نوار بوده اند؟ درست است که اکثریت جمعیت فعلی ایران هیچ خاطره ای از انقلاب ۵۷ و حکومت پهلوی ندارند، اما حقایق تاریخی را که نمی توان اینچنین ولنگارانه کتمان کرد. یعنی «در دیزی باز است، حیای گربه کجا رفت؟» ده ها هزار را اصلا فراموش کنید آیا بشریت متمدن حق دارد فقط و فقط به خاطر اعدام شاعر مبارز خسرو گل سرخی و هم فکرش کرامت دانشیان به جرم دفاعیه رسواکننده شان در بیدادگاه نظامی، شاه را (اگر زنده بود) به پای میز محاکمه بکشاند؟ به همین یک سوال من پاسخ سراسر است بدهید، وکالت رضا پهلوی و دبیرخانه اش برای پاسخگویی به سه پرسش قبلی پیشکش!

شما و شاهزاده «جذابتان» نمی توانید سنگ بازگشت نظام و سلسله ای را به سینه بزنید که این همه کارنامه سیاه و جنایتبار دارد. شما و محبوب جذابتان نمی توانید ادعای آزادیخواهی، استقلال طلبی و دموکرات منشی داشته درحالی که همزمان نیم قرن استبداد، وابستگی و شوونیسم، خاندان پهلوی را «پرشکوه و طلایی» ارزیابی مینمایید!

اما ممکن است در این میان، عده ای پیدا شوند (و از قضا شده اند) و بگویند: «شاهزاده رضا پهلوی» در دوران اختناق و فعال مایشایی ساواک، نوجوانی بیش نبوده، به علاوه اقامت طولانی وی در خارج و تجارب انقلاب ۵۷ به ایشان ثابت کرده که «اشتباهات و نقایص» حکومت سلطنتی در دوران فرمانروایی پدر و پدر بزرگ را تکرار نکنند!!

این ادعا هم درست است و هم غلط. درست است به این جهت که نمی توان خطاها و جنایات اجداد را به پای «شجره طیبه» نوشت، یعنی «از فضل یا شر پدر، پسر چه حاصل؟!» بنابراین سخن از دادگاهی و متهم نمودن رضا پهلوی در میان نیست. نادرست است از اینرو که ایشان مدعی بازسازی و احیای زمامداری سلسله ای در ایران است که بیلان تاریخی معینی در کشورمان داشته است. یعنی نمی توان از نظریه و یا سیستم حکومتی معینی دفاع کرد اما کاری به تجارب و عملکرد آن در زمان گذشته نداشت.

کسی که می گوید دموکرات است و یا شده است، اولین شرطش این است که با گذشته جریان سیاسی و فکری خود نقادانه برخورد کند. مثلاً قاطعانه باید نظر خود را در مورد چرایی استبداد سیاسی، شوونیسم فارس، وابستگی به دول امپریالیستی و فرمانبری از مستشاران و سفرای آنها (که بعضاً در کتاب خاطرات اسداله علم نیز اعتراف شده است) و چپاول و نابرابری های طبقاتی بدهد و به علاوه در برابر خروج و سرقت حداقل ۲۰ میلیارد دلار از دارایی های کشور توسط خاندان پهلوی در مقطع انقلاب ۵۷ پاسخگو باشد و مهمتر از آن آمادگی خود را برای واریز مجدد آن به خزانه مملکت در فردای سرنگونی رژیم اسلامی اعلام نماید. والا این روزها کسی در مورد دعاوی دموکرات بودن افراد و نیروها _ مادام که در سطح حرف باقی می ماند _ تره هم

خرد نمی‌کند!! در جایی که خامنه‌ای نیز حکومت عصر شترچرانی را، مردم‌سالارترین نظام دنیا می‌داند، پیداست که برای اثبات آزادیخواهی باید مالیات بیشتری پرداخت.

در همین راستا «شاهزاده» مدتیست جهت اثبات متفاوت بودن شان، به دفاع از حکومت های سلطنتی رایج در اروپا (نظیر بریتانیا) سخن می‌گویند که «دموکراسی و موناکی» در آنها با یکدیگر همزیستی دارند و مانعی در برابر هم نیستند. بگذریم که در گذشته و حال بسیاری از مشروطه خواهان ایرانی ابراز عقیده نمودند که «احتمالا هنوز الگوی انگلیس و اسکاندیناوی برای کشورمان زود باشد.» آنها از الگوهای واسطه که در آن شاه هنوز از اختیاراتی در حکومتداری برخوردار است دفاع می‌کنند. برای نمونه دکتر شاپور بختیار خود را طرفدار نمونه اسپانیا می‌دانست. با این همه فرض می‌کنیم که دعاوی دموکرات منبشانه جناح هایی از طیف مشروطه خواه درست باشد یعنی اینها قول می‌دهند که «پس از عبور خر مراد از پل» هوس ظل الهی و قدرقدرتی نکنند. در این صورت پرسیدنی است که اگر شاه قصد دخالت در حکومتداری و سیاست را ندارد، آنگاه چه دلیلی دارد که فرد یا خاندان معینی با برخورداری از امتیازات اشرافی و موروئی، بی آنکه خاصیتی داشته باشند، مفت بخورند، ریخت و پاش کنند و میلیارد میلیارد ثروت بیاندوزند؟ چرا چنین کس یا کسانی نمی‌آیند همچون هر شهروند عادی کار و زندگی کنند و اگر علاقه ای به شرکت در امور حکومتی داشتند، خود را در معرض قضاوت، انتخاب و عزل و نصب دایمی مردم قرار دهند؟ چرا می‌خواهند حقوق و امتیازاتی جدا و برتر از شهروندان معمول داشته باشند؟ تازه این درحالیست که در قدرت سیاسی مداخله نکنند (یعنی به نقش طفیلی و زاید خود بسنده کنند) «طبیعت» آن روز را نیاورد که بخواهند در حکومتداری هم شرکت کنند، در این صورت تردیدی باقی نمی‌ماند که دخالت شاه (به عنوان یک مقام موروئی) در سیاست، جز بازتولید استبداد کارکرد دیگری نخواهد داشت.

رندی می‌گفت: «شاه اگر حکومت کند، دیکتاتور می‌شود، اگر نکند زاید می‌شود!!» یعنی در هر دو حالت خوره ای بر پیکر مردمسالاری واقعی و برابر حقوقی شهروندان خواهد بود. با این حساب، آیا بهتر نیست «شاهزاده جوان» از خیر تاج و تخت بگذرد و همچون هر شهروند عادی کشورمان، سهم خود را در آزادی و آبادی ایران ایفا نماید؟!

هفته نامه پیوند ، چاپ کانادا ، ۴ آوریل ۲۰۰۳